

که از مرزا ضامن کیش هندو است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته ملک قالیچ نگار گوید صحبت داشته بسیر و تماشای کالیاده توجیه فرمود بکلیت صحبت او از معتنات است درین تاریخ از مضمون مرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پوست که در سنه هزار و نوبست و شش هجری که عبارت از سال پاره باشد در قندهار و نواحی آن کثرت موش بحدی رسید که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سرورختیهای آن ولایت را صنایع ساخته اند تا زراعت در و نشده بود خوشه بار را بریده میخوردند چون رسایا مزروعات خود را بخرن در آورند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد همچنین از فالیزها و از باغات اثر نماند مگر در چندی آواره و معدوم شدند چون فرزند شاه جهان جشن ولادت پسر خود را نکرده و را و جین که محال جاگیر دست التماس نمود که بزم روز مبارک شنبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خواہش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بنده های خاص که درین قسم مجالس و محافل باری یا بند بسا غریبے لبریز عنایت سرغوش گشتمند و فرزند شاه جهان آن مولود مسوورا به نظر در آورده خوانی از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر نیل سی زوبست او برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاء اللہ بساعت نیک نواده خواهد شد از فیضان او هفت زنجیر نیل داخل حلقه خاصه شد تتمه به فوجداران تقسیم یافت و در کل آنچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد و ولکت پی خواهد بود درین روز عندالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر صیفه نذر و نیل برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگال معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمین بوس مستعد گشته هزار مرنذر گذرانید روز جمعه غره آذر ماه بشکار باز و جبه خاطر ارغبت افزود و در اثناے سواری بقطع زراعتی از جوار گذر افتاد بانکه هر تنه یک خوشه باری آورد تنه بنظر درآمد که دو از ده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین حال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت.

حکایت بادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هوای گرم بدر باغی رسید پیر باغبانے دید بر در استاده پرسید که درین باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دختر بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته با و اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد و دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نموده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که متوسل گزشتن این بر گبار روی آب چه بود دختر زبان فصیح و ادای ملیح معروض داشت که در چنین هوای گرم غرق از عرق قطره سواری رسیدن آب را بیکدم در کشیدن منافی

حکمت است بنابرین احتیاط بر گمارا بر روی آب و قدح نهادم تا آب هستگی و تانی نوش جان فرمائید سلطان را این حسن ادا بقایت خوش آمد و بخاطر گذار بندگی این دختر را داخل خدمت محل خود سازم بعد از آن از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو ازین باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدی گفت سلطان از سردرختی چنبره نخی گیر و بکده از زراعت عشره می ستاند سلطان را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بسیار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهد مبلغی کفایت می شود و رعیت را چندان زیان نمی رسد بعد ازین بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدری آب دیگر هم از انار بسیار دختر گرفت و بعد از ویری آمد و قدری آب انار آورد و سلطان گفت که آن نوبت که رفتی زود آمدی و بیشتر آوردی و این مرتبه انتظار بسیار داده و کمتر آوردی دختر گفت که آن نوبت قدح را از آب یک انار مال مال ساخته بودم و درین دفعه پنج سطل انار اشتردم و آنقدر آب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک باو شاه است مرا بخاطر میرسد که شما بادشاه باشید و در وقتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما و گرگون شده باشد لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و آن اندیشه از دل برآورد پس گفت یک نوبت دیگر قدری از آب انار بسیار دختر باز رفت و بزودی قدح را بالاب برون آورد و خندان و شادان بدست سلطان و او سلطان بر فرست باغبان آفرین کرده صورت حال ظاهرا ساخت و آن دختر را از دور خواست و خواستگاری نمود این حقیقت از آن بادشاه حقیقت آگاه بر صفحه روزگار یادگار ماند القصد ظهور این امور معنی آثار نیت نیک و ثمرات عدالت است هر گاه هنگامی است و نیت سلاطین معذرت آئین مصروف و معطوف بر آسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد ظهور خیرات و محصول زراعت و باغات مستبعد نیست و شد الحمد که درین دولت ابد قرین بر سردرختی هرگز محصول رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالک محروسه یکدام و یکجه باین صیغه داخل خزانه عامه و در اصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم است که هر کس در زمین مزروعی باغ سازد و حاصل آن معاف باشد امید که حق سبحانه این نیازمند را همواره بر نیت خیر موافق وارد شود

چونیت بخیر است و خیرم ده

روز شنبه دوم بار صحبت جد روی خاطر شوق افزود و بعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتی نشسته بقصد ملاقات او شافتم که در آخر روز در گوشه انزوای او دیده صحبت داشتم بسیار سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد بے اعراق مقدمات تصوف منع بیان می کند و از صحبت او ملاحظه میتوان شد شخصت سال از عمرش گذشته بست دو ساله بود که قطع تعلقات ظاهری کرده و در مکتب هست بشا همراه تجرید نهاده و سه و هشت سال است که در لباس بے لباسی بسر میرود و در وقت زحمت گفت که شکر

این موہبت الہی بکدام زبان ادا نمایم کہ در عهد دولت چنین بادشاہ عادل جمعیت وقت و آرامش خاطر بعبادت معبود خود مشغولم
 و از هیچ رگبزرغبار تفرقہ برداشتن غزیمت من نمی نشیند روز یک شنبہ سویم از کالیادہ کوچ فرمودم در موضع قاسم کپڑہ نزول واقع
 شد در اثنائے راہ بشکار بازوجہ مشغولے داشتم اتفاقاً کاروانگی برخواست باز تو بگونہ راکہ نہایت توجہ بآن دارم از پی
 او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدرجست و باز ہوا گرفتہ بمرتبہ بلند شد کہ از نظر ما غائب گردید ہر چند قراولان و میر شکاران از پی
 او باطراف تاختہ اثرے از دنیا رفتند و محال نمود کہ در چنین صحرائی باز بدست آید و لشکر میر کشمیری کہ سردار میر شکاران کشمیر
 است و باز مذکور حوالہ او بود و سراسیمہ بے سراغ و نشان در اطراف صحرائے شتافت ناگاہ از دور درختے دید چون نزدیک
 رسید باز را بر سر شاخ نشستہ یافت مرغ خانگی را نمودہ باز را طلبید سہ گھڑی بیشتر نگذشتہ بود کہ گرفتہ بجنور آورد و این موہبت غیبی
 کہ در گمان و خیال سچکس نبود مسرت افزائے خاطر گشت بانعام این خدمت منصب اورا افزودہ اسپ و خلعت مرحمت نمود
 روز دوشنبہ چہارم و سہ شنبہ پنجم و کم شنبہ ششم پے در پے کوچ واقع شد روز مبارک شنبہ ہفتم مقام نمودہ در کنار تال جشن نشانا
 آراستگی یافت نور جان بگیم بیاری داشت کہ مدتہا بران گذشتہ بود و اطباء نے کہ بسعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و
 ہندو ہر چند تدبیرات بکار بردند سودمند نیقاد و از تدای آن بجز معترف گشتند در نیولاک حکیم روح اللہ بخدمت پیوست و تصدی
 علاج آن شد بتایند ایزد عزاسمہ در اندک مدت صحت کامل رونمود و بصلہ این خدمت شائستہ حکیم را بمنصب لایق سرفراز
 ساختہ سہ موضع از وطن او بطریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد کہ مشارالید را بنقرہ وزن کردہ در وجہ انعام او مقرر دارند و در جمعہ
 ہشتم تا روز یکشنبہ سیزدہم پے در پے کوچ اتفاق افتاد و ہر روز تا آخر منزل بشکار بازوجہ مشغول بودہ دراج بسیار گیرانندہ شد
 روز یکشنبہ گذشتہ کنور کرن پسر رانا امر سنگھ بدولت زمین بوس سرفراز گشتہ تسلیات مبارک با دفع و کن تقدیم رسانیدہ صد ہزار
 روپیہ بصیغہ نذر و موازی بست و یک ہزار روپیہ از قسم مرصع آلات با چند اسپ و فیل شیکش گذرانید انچہ از قسم فیل و اسپ بود باو
 بخشیدم و تتمہ بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد میر شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل و باراد خان
 میر سامان نیز یک زنجیر فیل عنایت شد سید ہزبر خان بفقہداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل اضافہ ہزارہیات
 و پانصد سوار مقر گشت سید مبارک را بجر است قلند رہتاس ممتاز ساختہ منصب پانصدی ذات و صد سوار مرحمت فرمودم روز
 مبارک شنبہ چہارم در کنار تال موضع سندھارا مقام کردہ بزم پیالہ ترتیب یافت و بندہ ہائے مخصوص بساغربای نشاط و شوقت
 شدند جانوران شکاری کہ در آگرہ بگریز بستہ بودند خواجہ عبداللطیف قوش بیگی درین روز آوردہ بنظر گذرانید انچہ لایق سرکار

خاصہ بود انتخاب نموده تتمہ را با مراد دیگر بنده با بخشیدہ شد و درین تاریخ خبر بے و کافر نعتی راجہ سورجیل ولد راجہ با سو بمسامع جلال رسید راجہ با سو چند پسر داشت مشارالیه اگر چه بسال از ہمہ کلان تر بود غایتاً پر رکبیت بدانندیشی و فتنہ جوئی پیوستہ اورا مجوس و مضبوط میداشتہ همچنان از دناراض و آزر وہ خاطر گذشت بعد از فوت او چون این بے سعادت از ہمہ کلان تر بود دیگر فرزند قابل درشید نہ داشت حقوق خدمت راجہ با سو بطور منتظر فرمودہ بجهت انتظام سلسلہ زمینداری و محافظت ملک و وطن او این بیدولت را بخطاب راجگے و منصب دو ہزاروی سر فرما ساختہ جاہا گیر پیش را کہ بسیجی خدمت و دولتخواہی بدست آورده بود و مبلغاے کلے از نقد و جنس کہ بسالہاے دراز اندوختہ بود با وارزانی داشتہ و در ہنگامیکہ مرحومے مرتضیٰ خان بخدمت فتح کانگرہ دستورے یافت چون این بیدولت زمیندار عمدہ آن کوہستان بود بطا ہر تعہد خدمات و دولت خواہی ہانود بکمرک شالیہ مقرر گشت و بعد از آن کہ بمقصد پیوست مرتضیٰ خان محاصرہ را براہل قلعہ تنگ ساخت و این بدسگال از صورت حال در یافت کہ عنقریب مفتوح خواہد شد و در مقام ناسازی و فتنہ پردازے در آردہ پردہ آزر م از پیش رو بر گرفت و با مردم مشارالیه کار را بنا زحمت و محاسنت رسانید مرتضیٰ خان نقش بیدولتے و او بار از صفحہ مجبین آن برگشتہ روزگار خواندہ شکرایت اورا بدرگاہ والا عرض داشت نمود بکہ صریح نوشت کہ آثار بے و نا دولت خواہی از احوال اظہا ہر است و چون مثل مرتضیٰ خان سردار عمدہ بالشکرگران دران کوہستان بود آن بے سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و آشوب نیافتہ بخدمت فرزند شاہجہان عرض داشت نمود کہ مرتضیٰ خان بترک ارباب عرض با من سوی مزاجی ہجر سائیدہ در مقام خراب ساختن بر انداختن من شدہ بہ حصیان و بغی شہمی سازد امید کہ سبب نجات و باعث حیات من گشتہ مراد بدرگاہ طلب فرمائید ہر چند کہ بر سخن مرتضیٰ خان نہایت اعتماد داشتہ غایتاً ازین کہ او التماس طلب خود بدرگاہ نمودہ شہم بخاطر رسید کہ سبب او مرتضیٰ خان بہ بترک ارباب فساد و شورش در آمدہ و غور ناکردہ اورا تتمہ میساختہ باشد بکل التماس فرزند شاہجہان از تقصیرات او گذشتہ بدرگاہ طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضیٰ خان بجوار رحمت انردی پیوست و فتح قلعہ کانگرہ تا فرستادن سردار دیگر در عقدہ توقف افتاد چون این فتنہ سرشت بدرگاہ والا رسید نظر بطا ہر احوال او انگندہ دران زودی مشغول و مشمول عواطف بیریغ ساختہ در ملازمت شاہ جہان بخدمت فتح دکن رخصت نمودہ شد بعد از آن کہ ملک دکن بہ تصرف اولیاے دولت اہد قرین و درآمد در خدمت آن فرزند و سائل برانگینتہ تصدی فتح قلعہ کانگرہ گشت ہر چند این بے حقیقت حق ناشناس را باز دران کوہستان راہ داوین از انہین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون این خدمت را آن فرزند بجدہ خویش گرفتہ بود ناگزیر بار اوہ و اختیار او گذاشتہ شد و فرزند او قبلاً مندا و را بالقی نام بیکے از بندہ ہاے خود و فوجے شایستہ از

منصبداران و احدیان و برق اندازان بادشاہی تعیین فرمود چنانچہ این احوال برسم جمال در اوراق گذشته سمت ذکر یافته چون بمقصد پیوست باقی نیز آغاز خصوصیت و بہانہ جوئی نموده جوہر ذاتی خود را ظاہر ساخت و مکر شکایت اورا عرض داشت نمود حتی کہ عریج نوشت کہ صحبت من با و راست نمی آید و این خدمت از و متمشے نمی شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند فتح این فلعلم بزودی خواهد شد ناگزیر تعلق را بحضور طلب داشته راجہ بکراجیت را کہ از بندہ ہلے عمدہ اوست با فوسجے از مردم تازہ نمود باین خدمت رخصت نمود چون این بے سعادت دریافت کہ زیادہ برین حیلہ و تدویر از پیش نخواہد رفت تا رسیدن بکراجیت سببے از بندہ ہلے و رگاہ را بہ بہانہ آنکہ بدتہا یساق کشید و بے سامان شدہ اند رخصت نمود کہ بجا گیر ہلے خود شتافتہ تا آمدن راجہ بکراجیت بسامان خود پردازند چون بظاہر تفرقہ در سلسلہ جمعیت و دولتخواہان راہ یافت و اکثرے بجمال جاگیر خود رفتند و معدودے از مردم روشناس و رانجامانند تا بودانستہ آثار بے و فساد ظاہر ساخت سید صفی بارہہ کہ بمزید شجاعت و جلاوت اختصاص داشت با چندے از برادران و خویشان ہلے ہمت افشردہ شربت نوشگوار شہادت چشید و بعضے را بہ زخمہای کاری کہ پیرایہ شیران کارزار است آن بدوات از عرصہ بنزد بر گرفتہ بکجیت سراسے خود بردجے از جا رہ دوستی یہ تگ پا خود را بگوشہ سلامت کشیدند و آن بد بخت دست تعدی و تصرف بہ پرگنات دامن کوہ کہ اکثر از ان بجا گیر اعتماد الدولہ مقرر است در ازمانستہ از تاخت و تاراج سرہوے فرونگذاشت امید کہ ہمہ برین زودے بسزایے اعمال و جزایے افعال قبلہ گردد و نکلیں دولت کار خود بکنذ انشاء اللہ تعالیٰ روز یکشنبہ ہفدہم از گھاٹی چانڈا عبور واقع شد روز دو شنبہ سید ہم اتالیق جان سپار خانخانان سپاہ بہ سعادت آستان بوس مغز گشت چون مدتہاے مدید از حضور دور بود و موکب منصور از نواحی سرکار خاندیس و برہا پور عبور نمود مردم التماس دریافت ملازمت نمود حکم شد کہ اگر خاطر او از ہمہ جہت جمع باشد جریدہ آمدہ بزودی سعادت نماید بنا برین حسب الحکم بسرعت تا متر شتافتہ درین تاریخ دولت زمین بوس دریافت و با انواع نوازش خسروانہ و اقسام عواطف شاہانہ فرق عزت برافراختہ ہزار ہزار روپیہ بصفینہ نذر گذرانید چون اُردو در گذشتن گھاٹی صعوبت بسیار کشیدہ بود بکجیت رفاہیت احوال مردم روز شنبہ نوزدہم مقام فرہوم روز یکشنبہ بستم کوچ کردہ روز مبارک شنبہ بیست و یکم باز اتفاق مقام افتاد در کنار دریاسے کہ بسند ستم ظہار

دار و بزم پالہ مرتب گشت اسپ سمنڈ خاصہ سمیر نام کہ از اسپان اول بود بخانخانان عنایت نمود سمیر باصطلاح اہل ہند کوہ طلالہ گویند و کجیت بناسبت رنگ و کلائے جتہ باین اسم موسوم گشتہ روز جمعہ بیست و دوم و شنبہ بیست و سوم پے در پے کوخ شد درین روز عجیب البشارے مشاہدہ افتاد آبے در غایت صفا پر جوش و خروش از جابے ہر تفع می ریزد و بر اطراف نشین ہای خدا آفرین بے تکلف درین نزدیکی

باین خوبے آبشاری بنظر درینا مدنا در سیر گاہے است لفظ از تماشای آن مخطوط گشتم روز یک شنبہ بیست و چہارم مقام نمودہ و تالابی
 کہ پیش دولتخانہ واقع شد بر کشتی نشسته شکار مرغابی کردہ شد روز دوشنبہ بیست و پنجم دسہ شنبہ بیست و ششم و کشتنبہ بیست و ہفتم پے
 در پے کوچ افتاد بخانخانان پستین خاصہ کہ در برداشتم لطف نمودم و ہفت راس اسب از طویلیہ خاصہ کہ بر بہر کدام سواری کردہ
 شد نیز بآن اتالیق مرحمت نمودم روز یک شنبہ دوم دیہا الکی قلعہ رن تہنبور محل را بایات جلال گشت این قلعہ از اعظم قلعہ ہندون
 است در زمان سلطان علاء الدین خلجی راسے تہمبر دیو متصرف بود سلطان مد تہاسے مدید محاصرہ نمودہ بجنبت و تردد بسیار
 مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی اتار اشد بر جانہ راسے سرجن ہاڈا در تصرف داشت و پویشہ شش ہفت
 ہزار سوار لازم اومی بودند و آنحضرت بیاسن تائید ایزد سبحان در عرض یکماہ و دو روز فتح کردند و راسے سرجن بر ہمنوی بخت سعادت
 آستانبوس دریافتہ در سلک دولتخواہان منتظم گشت و از امر اسے معتبرہ بندہ ہاسے معتمد شد بعد از دلپوشش رای بہوج نیز در
 زمرہ امر اسے عظام انتظام داشت الحال بنیرہ او سر بلند راسے داخل بندہ ہاسے عمدہ است روز دوشنبہ سوم بعزم تماشای
 قلعہ توجہ نمودم دو کوہ در برابر یکدیگر واقع است یکی رارن میگویند و دیگری راتہنبور قلعہ بر فراز تہنبور اساس یافتہ و این ہر دو
 اسم را ترکیب دادہ رن تہنبور نام کردہ اند اگرچہ قلعہ در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتا کوہ رن حصنہ است قوی و
 فتح این حصار منحصر است از ان جانب چنانچہ والد بزرگوارم حکم فرمودند کہ توپ ہا را بر فراز کوہ رن بر آوردہ و عمارات و رن
 حصار را مہر آگیرند اول توپے راکہ آتش دادند بچو کہندی محل راسے سرجن رسید و از افتادون آن عمارت زلزلہ در بناسے بہت
 اوراہ یافتہ و توہم عظیم بر باطن او مستولی گشتہ و نجات خود را منحصر در سپردن قلعہ دانستہ فرق عبودیت و خاکساری بدگاہ شہنشاہ
 جرم بخش عذر پذیر سو و القصد قرار داد و خاطر چنان بود کہ شب در بالاسے قلعہ گذرا نیدہ روز دیگر با ر و مراجعت فرمایم چون منازل
 و عمارات و رن حصار بر دوش ہندوان اساس یافتہ و خانہا را بے ہوا و کم فضا ساختہ اند و نشین نیقتاد و خاطر نیز توقت را ضعیف نشا
 حامی بنظر در آمدہ کہ یکے از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعہ ساختہ باغچہ و نشینی مشرف بر صحرا خالی از فضاے و جوانی نیست و در
 تمام قلعہ بیازین جانی نہ رستم خان از امر اسے حضرت عرش آشیانی بووہ از صفر سن در بندگی آنحضرت تربیت یافتہ نسبت
 محرمیت و قرب شدتی داشتہ از غایت اعتماد این قلعہ را حوالہ با و فرمودہ بودند بعد از فراغ تماشای قلعہ و منازل آن حکم شد کہ جمعاً از چوہن
 راکہ درین حصار مجوس اند حاضر سازند تا بحیثیت حال و حقیقت احوال ہر یک وار سیدہ بمقتضاسے عدالت حکم فرمودہ شود مہلاً غیر از
 سالہ خون یا شخصے کہ از نہاسے او فتنہ و آشوب در ملک راہ می یافت دیگر ہمہ را آزاد ساختم و بہر کدام در نور سال او

خبرچه و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپاره و سه گهاری بدولت خانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب
پنج کرده کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد درین روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم چهارم و پنج
ذات واقمشه و فیل آنچه پسند افتاد برگزیده تمهیداً بشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش و آنچه بدرجه قبول رسید موافقی یک لک
پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کرده کوچ نمودم پیش ازین سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار روزنامه حاصل
تماما نکرده بودم چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین مملی او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند
صبح بگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بے تکلف از
شکار باس خوب خوب است بغایت الغایت محفوظ گشتم اگر چه سارس جانور کلان است غایتا سست پر کاواک واقع شد
شکار روزنامه را هیچ نسبتی بآن نیست بنازم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جسته را میگیرد و بزور سر نخیه بهت زبون
میسازد حسن خان قوشچی آن فرزند بجلدی این شکار بغایت فیل واسپ و خلعت سرفرازی یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت
متماز گشت روز شنبه هشتم چهار کرده و یکپاره کوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سه سالار خلعت خاصه و کتیر شیره
مرصع و فیل خاصه با تملای فرق عزت برافراخته مجدد البصاحب صوبه گلمه ملک خاندیس و دکن سر بلندی یافت منصب آن کن له طاعت
از صل و اضافه هفت هزار ذات و سوار مرحمت شد چون صحبت او بالشکر خان راست نیامد حسب التماس مشار الیه عابد خان
دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم و منصب هزار ذات و چهار صد سوار عنایت شد اسپ و فیل و خلعت
مرحمت نموده بدان صوب فرستادم و هم درین روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت هزاره و هزار روپیه
بصیقه نذر گذرانید و تسبیح مردار بد با پنجاه راس اسپ و دو قطار شتر نو ماده و ولایتی و چند دست جانور شکاری و چینی و خطائی غیره
برسم پیشکش معروض داشت روز دوشنبه دهم سه کرده و یکپاره و روز سه شنبه یازدهم پنج کرده و سه پاره کوچ شد درین روز خاندوران
مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی و مجلس داشتند بشار داد با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته
بعضی ملازم هما بتجان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائی گزیده با طراف مالک رفته اند اینقدر سوار خوش پیشه نیست نمود
بے تکلف خاندوران در شجاعت و دلوری و جمعیت اری از یکتا میان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی شده و کبر سن او را دریافت
باصره اش بسیار ضعیف و زبون گشته و دلپس جوان در شیدار و خالی از معقولیتی نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوران نمودن کاری است مشکل و
عظیم درین روز بشار الیه و فرزندمان او خلعت و شمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کرده در نور دیده بر کنار تال ماند و نزد

سعادت اتفاق افتاد در میان تال نشینے از سنگ واقع است بریکے از ستونہا این رباعی شخصے ثبت نموده بود بنظر در آمد و مراد از جاوید اور و الحق از شعر اے خوب است۔ رباعی

یاران موافق ہمہ از دست شدند | اور دست اہل یگان یگان پس شدند | بود تنگ شراب در مجلس سہرا | یک لحظہ از پیشتر کست شدند

درین وقت رباعی دیگر ہم ازین عالم شنیدہ شد چون بسیار خوب کفۃ آن را نیز نوشتہ۔ رباعی

افسوس کہ اہل نمود و ہوش شدند | از خاطر بہمان فراموش شدند | آنان کہ بصد زبان سخن میگفتند | آیا چہ شنیدند کہ خاموش شدند

روز مبارک شبہ سیزدہم مقام کر وہ شد عبد العزیز خان از صوبہ بنگش رسید سعادت آستا بنوس دریافت اگرام خان کہ بفرجیداری فقہور و لطافت آن شیعین بود بدولت ملازمت سر بلند گشت خواجہ ابراہیم خان بخشی صوبہ دکن بخطاب عقیدت خانے سر فراز شد میر حلج از کومکیان صوبہ مذکور از جوانان مردانہ است بخطاب شورہ تانی و علم سر بلندی یافت روز جمعہ چہار دہم پنج کر وہ و یکیا و کوح شد روز شبہ پانزدہم سہ کر وہ طے نمود و رسوا و بیانہ نزل اجلال اتفاق افتاد خود با اہل حرم بہ تماشایے بالاسے قلعہ شافتم محمد بخشی حضرت جنت آشیانی کہ حراست قلعہ بہمدہ او مقرر بود منزلی ساختہ مشرف بر صحرا بنایت مرتفع و خوش ہوا و مزار شیخ بہلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسماء طولے داشته و جنت آشیانی را شیخ مذکور را بطہ محبت و حسن عقیدت بر وجه کمال بودہ در ہنگامیکہ آنحضرت تسخیر ولایت بنگالہ فرمودہ یک چندی دران ولایت اقامت گزیدند مرزا ہندال حکم آنحضرت در آگرہ ماندہ بود جمعے از قلعچیان زر بندہ کہ سر شبت آنہا بہ فتنہ و فساد مجبول است راہ بیوفائی سپردہ از بنگالہ نزد میرزا آملاند و سلسلہ جنیان حبش باطن میرزا شدہ بہ لغبی و کافر تھے و ناحق شناسی سہمیونی کردند و میرزا سبے عاقبت خطبہ بنام خود خواندہ صریحا اعلام لغبی و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعہ از عرضداشت دولتخواہان بمساع جلال رسید آنحضرت شیخ بہلول را بہجت نصیحت فرستادند کہ میرزا را از ارادہ باطل گردانیدہ بشاہراہ اخلاص و اتفاق ثابت قدم ساز و چون آن بید و تمان فتنہ سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساختہ بودند میرزا با ندیشہ باطل خام طمع شدہ ہوا فتنہ و متابعت راضی نگشت و تخریک از باب فساد شیخ بہلول را در چار باغ کہ حضرت فرودس مکانی با بر باد شاہ برب آب چون ساختہ اند بہ تیغ میباکی شہید گردانید و چون محمد بخشی را شیخ مذکور نسبت راوت بود نقش او را در قلعہ بیانہ برودہ مدفون ساخت روز یک شبہ شازدہم چہار دہم کر وہ طے نمودہ در منزل برہ رسیدہ شد چون باغ و باولی کہ حکم مریم زمانی در پگنہ جوست اساس یافتہ و سر راہ واقع بود تماشایے آن توجہ فرمودم بی تکلف

بادی عمارتی است عالی و بغایت خوب ساخته اند از کار فرمایان تحقیق شد که مبلغ بست هزار روپیه صرف این عمارت شد و چون
 درین حوالی شکار خیلک بود روز دوشنبه هفت و هم مقام فرمودم روز سه شنبه پنزدهم سه گروه و یک نیم پاؤ گذشته در موضع دایر سوز
 و رود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوزدهم دو گروه و نیم طی نموده در کنار کول فچور رایات منصور برافراشت و چون هنگام
 عزیمت فتح و کن ازین تهنبور تا اوچین آسای منازل و بعد مسافت آنها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید
 و از راه رن تهنبور تا فتح پور براسه که آمده شد و دیست و بی و چهار گروه مسافت به شخصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که
 مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طے نمود و شد بحساب شمسی چهار ماه و یک روز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب
 اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر الخلافه حضرت فرموده تا حال که رایات جلال بهمنان نصرت و اقبال باز بر کز سلطنت
 قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد بخان و اختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه آبی سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم
 سنه یک هزار و بیست و هشت بجزی ساعت در آمدن بدار الخلافه اگره اختیار فرموده بودند درینو لا مکرر از عراض و در تخوا این حرف
 گشت که علت طاعون در شهر اگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کتش ران یا وره گلو و آن
 بر آورده ضایع می شوند و این سال سیوم است که در موسم دستان طغیان میکند و در آفات تا بتان معدوم میگردد و از عزائب آنکه
 درین سه سال جمیع تصبات و قریات نواحی اگره سرایت کرده و در فچور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا فچور و ونم
 گروه مسافت است مردم آنجا از بیم و با ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند تاگزیر مراعات حرم و احتیاط از ضرورت
 دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بهایکے ذفرنج و هموره فچور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماری و گران ساعت
 دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت و روز و رایات جهان کشا بمستقر الخلافه ارزانی فرمائیم انشاء الله تعالی و تقدس جشن مبارک شنبه در
 کنار کول فچور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمحوره بست و هشتم قرار گرفته هشت روز و درین منزل توقف مقرر گشت
 حکم فرمودم که دورتالی را پیچیدند هفت گروه برآمد درین منزل غیلاز حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و
 خلوت نشینان مسروق عفت و سایر برده های درگاه دولت استقبال در یافتند صبیبه اصمغان مرحوم که در خانة عبداللہ خان پسر
 خا اعظم است نقلی عجیب و غریب گذرانیده نهایت تاکید و ترویج آن نمود بجهت عزابت مرقوم گشت گفت روزی در محن خانة موشی
 بنظر در آمد سر اسیمه اتقان و خیزان بطرزستان هر سو میرفت و نمی دانست که بکجا میرود و به یکے از کینزان گفتسم که دم آن را
 گرفته پیش گر به انداخت گر به بشوق و میل از جابے بسته موش را بدهن گرفت و فی الفور گذاشته لغت ظا هر ساخت

رفته رفته آثار ملال و آذ روی از چهره او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که آنک تر باق فاروق باید داد چون
 دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه تپله آمد تا سه روز بحال بتاه گذرانیده در چهارم مهبوش آمد بعد از آن کینز کے راوانه طاعون
 ظاهر شد و از افراط سوزش و فزونی در آرام و قرار و رونمانده و رنگش متغیر گشت زردی بسیار بی مایل و تپ محرق کرد روز دیگر
 از پایان اطلاق شده در گذشت و همین روش هفت و هشت کس در انخانه صنایع گشتند و چندی بیمار بودند که از آن منزل برآمده
 باغ رنتم آنها نیکه بیماری داشتند و رباع فوت شدند و در انجا دیگر سے دانہ بر نیاورد و مجلا در عرض هشت و نه روز ہنتہ کس
 سا فرہاہ عدم شدند و تیر گشت آنها کہ داغ بر آورده بودند اگر آب حبت خوردن یا غسل کردن از دیگر سے طلبیدند فی الفور در ہم
 سرایت کر سے و آخر چنان شد کہ از غایت توہم بچکیس نزدیک باہنامی گشت روز شنبہ بست دوم خواجہ جهان کہ بحراست آگرہ
 مقرر بود سعادت آستانوس در ریخته پانصد مر بصدفہ نذر و چار صد روپیہ برسم تصدق گذرانید روز و شنبہ بست و چارم بشار الیہ
 خلعت خاصہ مرحمت شد روز مبارک شنبہ بست و ہشتم بعد از گذشتن چار گھڑی کہ قریب بدو ساعت نجومی باشد س ع

بسا عتے کہ تو لا کند بہ و تقویم

ببار کی و فرستے ہایات منصور و مجبورہ فقہورہ نزول سعادت ارزانی فرمود در ہین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالند شاہ جهان ترتیب یافت
 و اور ابطلاد و دیگر اجناس و زن فرمودم و سال بست و ہشتم بحساب ماہ ہائے شمسی مبارکی آغاز شد امید کہ بمر طبعی رسد و ہد رین تاریخ
 حضرت مریم الزبانی از آگرہ تشریف گرامی ارزانی فرمودند و بد ریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اند و ختم امید کہ ظل
 تربیت و شفقت ایشان بر سر این نیاز مند مخلد با و چون اکرام خان پسر اسلام خان خدمت فوجداری این حدود را چنانچہ باید بقید
 ضبط و آورده بود منصب اور از اصل و اضافہ ہزار و پانصد غنات و ہزار سوار مرحمت شد سہراب خان پسر میرزا رستم صفوسے بمنصب
 ہزار غنات و سیصد سوار ممتاز گشت و رین روز عمارت و دو تخانہ حضرت عرش آشیانی را بہ تفصیل سیر کردہ بفرزند شاہ جهان نمودہ شد
 و رون آن حوض کلانی از سنگ تراشیدہ در غایت صفا ترتیب یافتہ کپورتلا و نام سی و شش در عدہ کی و شش و بیج و شش چہار و نیم در عدہ حکم آنحضرت
 متصدیان خزانہ نامرہ بفلوس و روپیہ ملو ساختہ بودند سی و چہار کرو و چہل و ہشت لک و چہل و شش ہزار و ام کہ شانزده لک و ہفتاد و
 نہ ہزار و چہار صد روپیہ باشد کہ مجموع یک کرو و سہ لک بحساب ہندوستان و سیصد و چہل و سہ ہزار تومان لفظا بایران بودہ باشد ہما آئینہ بان
 با و یہ طلب را انان چشمہ سار کمرمت سہراب امید می ساختند روز یک شنبہ غرہ ہین ماہ بحافظہ یا علی گویندہ ہزار و رب الفاتم شد محکم علی
 پسر بداعغان چکنی و ابوالقاسم خان جیلانی کہ دارا سے ایران چشمہ جان بین آنها را میل کشیدہ سر بچرا سے آوار گے و اوہ دستے است

که در پناه این دولت روزگار بفریغ خاطر بسوزی بر بند و بهر کدام در خور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته درین تاریخ از آگره آمده سعادت آستانوس در یافتند و بهر یک هزار روپیه العام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دو لتخانه آراستگی ترتیب یافت و بنده با سه خاص بساغر با سه نشاط و شوق گشتند نصر الله که فرزند سلطان پرویز بود مثل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود و حضرت معاودت یافت جلد جاگیر نامه با اسپ پنجاق خاصه عنایت شد که بجهت آن فرزند به برادر وزیر کیشنبه ششم بکنور کن سپه رانا امر سنگه اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پول کتاره مرحمت نموده شد و بجایه جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپ برانا فرستاده شد و بعد درین روز بفرموده شکار امان آبا و توبه نمودم چون حکم بود که آهوان آن سرزمین را بیکس شکار نکند درین شش سال آهوی بسیار فراهم آمده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دو از وظم بدو لتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور سهود بزم پایله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضه غفران پناه شیخ سلیم حشتی که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این بقا بمانا ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد بهر چند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده با سه درگاه ایزدی پسندیده نیست بدون مرتبه خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند لیکن وقتی از اوقات در جذب مستی بے اراده و اختیار یا بقصد هدایت شخصی ظاهر شد جلد آن که پیش از ولادت من حضرت عرش آشیانی را بنوید قدم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر آنکه نوی بتقریبی حضرت عرش آشیانی پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدار الملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل و علی عالم السر و الخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیازمند فرمودند که هرگاه شاہزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یاد گیرند و بآن تکلم می شوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت بجعی که در خدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که بیکس بشاهزاده از تعلیم و شری چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که در آن محله بود اسپند همیشه بحبت دفع بین الکمال سے سوخت باین بهانه در خدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مندی شد مرا تنها یافته غافل از آن مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود - بمیت

الهی غنچه امید بکشای گلے از روضه جاوید نهای

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جای خود برجسته بلازم حضرت عرش آشیانی شاد شدند و از ظهور این واقعہ چنانچه بود آگایه بخشیدند قضا را بهمان شب آثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدمت آن حضرت فرستاده تا نسین کلاوت را که از گوینده با سه بنظیر بود و طلب داشتند تا نسین بلازم ایشان رفته آغاز گویندی نمود بعد از آن کس بطلب حضرت عرش آشیانی

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که در عده وصال رسید و از شما وداع می شویم و دستار از سر خود برداشته بر سر من
 نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم و او را بخدای حافظ و ناصر سپردیم و زنان زمان ضعف ایشان استدا و می یافت و اثر
 گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بلکمال محبوب حقیقی پویستند یکی از اعظم آثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانه
 بطور آمده این مسجد و روضه است سبب اغراق عمارتی است نهایت عالی تمکین که مثل این مسجد در هیچ بلادی نیست عمارتش همه
 از سنگ و رکمال صفا اساس نهاده پنج لک روپیه از خزانه عامه صرف شده تا با تمام رسیده و آن که قطب الدین خان کوکلتاش مجمر
 و در روضه و فرش گنبد و پیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سواست این است این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت
 جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیشطاق و دوازده درجه عرض و شانزده طول و پنجاه و دو درج ارتفاع دارد
 بس و دوزنیه بالا باید رفت تا با آنجا رسید و در دیگر خردتر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق و مغرب با عرض دیوارها
 دو صد و دوازده درجه است از آنجه مقصود بهیست و پنج و نیم درج پانزده در پانزده درج گنبد میان است و هفت درج عرض و
 چهارده طول و بست و پنج درج ارتفاع پیشطاق است و هر دو پهلوئی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خردتر است و ده درج در ده درج
 تمام ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال جنوب یک صد و هفتاد و دو درج است و بر اطراف آن ایوان و پشتاد و چهار
 چهره است عرض چهره چهار درجه و طول پنج درج است و ایوان بعرض هفت و نیم درج است و سخن مسجد سواست مقصود و ایوان
 و در یک صد و شصت و نه درج طول و یک صد و چهل و سه درج عرض است و بالای ایوان با دو درجه بالای مسجد گنبد هاست و
 ساخته اند که در شب اسی عرس و ایام متبرکه شمع در آن میان نهاده دوران را با چهره ایوان میگیرند و از عالم فانوس می نماید و زیر سخن مسجد
 را بر که ساخته اند که باب باران ملو میسازند و چون فچور کم آب و بد آب است و با این سلسله و در ویشانی که چوسته مجاور این مسجد اند
 تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ است میان گنبد هفت درج و دو در
 گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باز یک فاصله گنبد
 دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در آنجا آسوده اند از عالم قطب الدین خان و اسلام خان و معظم خان و غیره که
 همه نسبت این سلسله و مراعات حقوق بر تبه امارت و پایه عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جای خویش مذکور است
 الحال پسر اسلام خان که بخطاب اگر آم خانان سرفرازی دارد و صاحب سجاده است و آثار سعادت مندی از احوال او
 ظاهر و خاطر بر تربیت او متوجه بسیار است روز مبارک شنبه نوزدهم عبد العزیز خان را بمنصب دو هزار ری ذات و هزار سوار

ایوان

نیم

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگروه و استیصال سور جبل کافر نعمت تعیین فرمودم و فیل و اسب و خلعت بشار الیه مرحمت شد
 ترسون بهادر نیز بهمان خدمت دستوری یافت و منصب او هزار و دو صدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسب
 عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتماد الدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جاے لطیف و مقام دلنشین تعریف می نمودند
 حسب الاتماس آن مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بست و ششم و رانجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پاسے
 انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام بدو تخیانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه
 سویم ماه اسفند از ند آئی سید عبدالوهاب بارهه که در صوبه گجرات خدمت و تردوات از و نظور رسیده بود منصب هزاری ذات و
 پانصد سوار سرفرازی یافته بخلاب دلیر خانی فرق عزت برافراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار مان آباد حضرت موبد اقبال
 القساق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست و بنظم بدولت خانه مراجعت
 واقع شد قضا را روز سه شنبه در اثنا سے شکار عقده مر و اید و لعلی که نور جهان بیگم در گردن داشت گیسوئی یک قطعه لعل که بدو هزار
 روپی می ارزید یا کیدانه مر و اید که هزار روپی بهاد داشت گم شد روز یکشنبه هر چند قراولان تفحص و محسوس نمودند بدست نیفتاد
 بخاطر رسید که هر گاه نام این روز یکشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف آن چون روز مبارک شنبه همیشه
 بر من نجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هر دو را در آن صحرا سے بے سرو بن یافته بملازمست من آورند و اتفاقات
 حسته آنکه در همین روز فرخنده جشن و زن قمری و زیم بسنت بارے آراستگی یافت و بشارت فتح قلعه مؤوشکت سور جبل سیاه نجت
 تیر رسید تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکر حاجیت با افواج منصور بدان حدود پیوست سور جبل برگشته روز خواست که روزے
 چند به تنبال و یاده درائی بگذرانند مشارالیه که از حقیقت کار آگهی داشت سخن او نه پرداخته قدم جرات و جلالت پیش نمساده و آن
 نزد دل الحاقیت سر رشته تریلزد دست داده نه بجنگ صف پای همت قایم داشت و نه بلوازم قلعه داری همت گماشت باندک زود خورد و
 کس بسیار کشتن داده راه آوارگی پیش گرفت و قلعه مؤوشکت که اعتضاد قوی آن برگشته نجت بود بے محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و لکی
 که با عن جد در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد و آن سرگشته باو بے ضلالت و او بار بحال تباہ پناه بگریوه پاسے دشوار گذار برده
 خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش نجت راجه بکر حاجیت ملک اوراپس سرگذاشته با فوج قاهره بتعاقب و شتافت چون صورتحال
 بسامع جلال رسید بجلد وے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جویمان از فرمان جلال شرف ارتفاع یافت که
 قلعه و عماراتی که ساخته و پرداخته او و پیرا و باش از بنج و بنیاد برانداخته اثرے ازان بر روی زمین گذارند و از غرایب آنکه سور جبل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگه نام چون او را بختاب راجگی و پائی امارت سر بلند ساختم و ملک را نارا و سامان و حشم و خدمت بے شریک و
 و سیم بشار الیه عنایت نمودم بحسب مراعات خاطر او جگت سنگه را که با او سر سازگاری نداشت منصب قلیله تجویز فرموده بصورت بنگال
 فرستاده بودم و آن بجا پاره دور از وطن در غربت روزگار بے بخواری دشمن کامی گذرانیده انتظار لطیفه غیبی داشت تا آنکه بطالع او چنین
 منصوب نشست و آن بے سعادت تیشہ بر پائے خود و جگت سنگه را بسرعت ہر چه تمامتر بدرگاہ طلب داشتہ بختاب راجگی
 و منصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختہ بست ہزار در ب مد و خرج از خزائن عامہ عنایت شد و کھپوہ مرصع و خلعت اسپ
 و قیل مرحمت فرمودہ نزد راجہ بکر حاجیت فرستادم و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت کہ اگر مشارالیه بر ہمنوی نے طالع مصد
 خدمات شایستہ گردد و دولت خواہی از و بظہور رسد دست تصرف او را در ان ملک قومی مطلق گردانند چون تعریف باغ نور منزل
 و عمسا رستے کہ بتازگے احداث یافتہ مکرر بعرض رسیدہ بود روز دوشنبہ بر بارگی شوق سوار شدہ در باغ بوستان سرا
 منزل گزیدم در روز شنبہ در ان مجلس و لکشا بعیش و فراغت گذرانیدہ شب کم شنبہ باغ نور منزل بورد و موکب مسعود آرتگی یافت
 این باغے است منتظر سیصد و سے جریب بہ گز آئی و دوران را دیوار عریض رفیع از خشت و آہک ریختہ بر آورده در غایت
 استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نشیمن گاہ بہ تکلف و جوہلے لطیف ساختہ شدہ و در بیرون دروازہ چاہ کلانی ترتیب
 یافتہ کہ سے و در جنت گاؤ متصل آب کے کشند و شاہ جوئی در میان باغ در آمدہ جو صنایع میریزد و غیر ازین چندین چاہ دیگر است
 کہ آب آنها جو صنایع و چمن با تقسیم می یا در بانواع و اقسام فوارہ و آبشار زینت افزودہ و تالابی در میان حقیقی بلوغ واقع است کہ آب باران پر میشود اگر حیوانات
 در شدت گر آب آن رو بگی نہند از آب چاہ مرد میرسانند کہ پیوستہ لبر نیز باشد قریب یک لک و پنجاہ ہزار رو پیہ تا حال صرف این باغ شدہ و ہنوز تا تمام
 است و مبلغا بسا حقن خیابانہا و نشانیدن نہالما صرف خواہد شد و نیز قرار یافتہ کہ میان باغ را از سر نو حصر نمودہ راہ مدخل و مخارج آب را
 بنوعے استحکام بخشند کہ ہمیشہ پر آب باشد و آب آن از بیچ را ہے بد زبرد و نقصان نہ پذیرد لیکن کہ قریب بد و لک و سپہ
 بہرہ جبت صرف شود تا با تمام رسد روز مبارک شنبہ بیست و چہارم خواجہ جهان پیشکش کشید از جو ہر و مرصع آلات و اقمشہ
 و قیل و اسب سوازی یک لک و پنجاہ ہزار رو پیہ انتخاب نمودہ تمہ بشار الیه عنایت نمودم تا روز شنبہ در ان گلزار نشاط بخت
 و انبساط گذرانیدہ شب یک شنبہ بست و ہفتم بہ پنجور عنان مراجعت معطوف داشتیم و حکم شد کہ امرار عظام بدستور ہر سال
 دو لکخانہ را آئین بندی نماید روز دوشنبہ بست و ہفتم بقدر آشوبی در چشم خود یافتیم چون از قلبہ خون بود فی النور علی اکبر جراح
 فرمودم کہ قصد گیر در روز دویم نفع آن ظاہر شد و ہزار رو پیہ با و مرحمت شد روز شنبہ بست و نهم مترب خان از وطن

خودآمده سعادت آستانبوس دریافت و بانواع مراسم سرفراز ساختم

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف
 محل شرف و سعادت تحویل ارزانی داشت و سال چهارم از سبده جلوس این نیازمند مبارکی و فرخی آغاز شد و در روز
 مبارک شنبه غره نوروزگیتی فرزند اقبال مندر شاه جهان که غره ناصیه مراد است و فرسخ جبهه سعادت است جشن عالی ترتیب
 داده منتخب تحت روزگار از نغایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید از آن جمله یا قوتی است بوزن
 بیست و دوسرخ خوش رنگ و آبار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر قطعه است قلعی که وزن آن سه ٹانگ
 بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکی از آنها یک ٹانگ و هشت سرخ وزن دار و کلا
 آن فرزند در گجرات به بیست و پنج هزار روپیه امتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بیست و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هر دو
 هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پرده مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه آن فرزند با تمام رسید و اکثر جوهر آن را تراشیده
 نشاندند و آن فرزند نهایت وقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست
 که تا حال بخاطر هیچکس نرسیده بود و سبب تکلف خوب یافته یک جفت نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته همه کور که و نقاره و کرنا
 و سزنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه بادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که بر تخت مراد
 جلوس نمودم به نوازش و آواز و نغمه مجموع به شخصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سوار می فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا
 ساخته بیست هزار روپیه مرتب گشته دیگر ووزنجیر فیل کلان با پنج زنجیر طلا پر از با بت پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده فیل اول
 و او آبی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نوروز نام کردم الحق فیل است بغایت عالی در کلانی و
 جمال و شکوه بیچ کاسته نذار چون در نظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه متفرگشت
 و بهای شش زنجیر دیگر بیست هزار روپیه و در خوت طلا از زنجیر و غیره که بجمع فیل نوروز آن فرزند ترتیب داده بود بیسی هزار روپیه
 قیمت شد فیل دوم با رخت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جوهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه های نفیس گجرات که گرافان
 آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد

امید کہ از عمر و دولت برخوردار و روز جمعہ دویم شجاعت خان عرب و نور الدین قلی کو تو ال پیشکش گزارانیدند روز شنبہ بیوم داراب خان
 پسر خانخانان روز یکشنبہ چارم خانجمن التماس ضیافت نمود از پیشکشها سے او یک مروارید کہ بہ نسبت ہزار روپیہ خریدہ بود
 با دیگر نقایس کہ مجموع آن یک لک و سہ ہزار روپیہ قیمت شد قبول افتاد تمہہ بمشارالہیہ بخشیدہ شد روز و شنبہ ششم راجہ کشنداس
 و حاکم خان روز سہ شنبہ ششم سردار خان روز کم شنبہ ہفتم مصطفیٰ خان و امانت خان پیشکش گزارانیدند از ہر کدام اقلیہ کجبت
 سرفراز سے آنها قبول نمودہ شد روز مبارک شنبہ ہفتم مدار الملکی اعتماد الدولہ در منزل خویش جشن ملوکانہ آراستہ التماس ضیافت
 نمود مقبول این متمس پایہ قدر او افزودہ شد الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نہایت اغراق و تکلف بکار بردہ اطراف
 تال را تا جائیکہ چشم کار میکرد و کوچا کے کہ از دور و نزدیک می نمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیدہ بود از جسد
 پیشکشها سے آن مدار السلطنت تختے است از طلا و نقرہ و نہایت تکلف و تصنع و پاپہا سے آن را بصورت شیر نمودہ کہ تخت
 را برداشتہ اند و مدت سہ سال با ہتمام تمام رسیدہ بود و بچار لک و پنجاہ ہزار روپیہ مرتب گشت و این تخت ہنرمند نام
 فرنگی ساختہ کہ در فنون زرگری و حکاکی و انواع ہنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساختہ و این خطاب را من
 با و عنایت فرمودم و سوا سے آن پیشکشی کہ کجبت من آوردہ موازی لک روپیہ از مرصع آلات و اقمشہ بہ بگیان و اہل محل گزارانید
 بے اغراق از ابتدا سے زمان دولت حضرت عرش آشیانی انار امد بر ہانہ تا حال کہ سال چہار دہم از عہد سلطنت این نیاز مند است
 بیچکے از امرایان عظام جنین پیشکشے نکشید و الحق اورا بدیگران چہ نسبت درین روز اکرام خان پسر اسلام خان منصب دو
 ہزار بیات و ہزار سوار از اصل و اضافہ سرفراز سے یافت و اسنے رائے سنگدن منصب دو ہزاری ذات و ہزار و ششصد سوار
 از اصل و اضافہ سرفرازی یافت روز جمعہ ہم اعتبار خان پیشکش گزارانید و ہمدین تاریخ خاندوران بغایت اسپ و نیل سرفراز
 شدہ بہ ایالت ولایت پٹنہ رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش ہزار بیات و پنج ہزار سوار مقرر گشت روز شنبہ دہم
 فاضلخان روز یکشنبہ یازدہم میر میران روز و شنبہ دوازدهم اعتماد خان روز سہ شنبہ سیزدہم تاتار خان و لسنے رائے سنگدن روز
 کم شنبہ چہار دہم پیر زاراجہ بجا و سنگہ پیشکش کشیدند و از ہر کدام پنج نقایس و تازگی داشتہ برگزیدہ تمہہ با ہنام حمت فرمودم روز مبارک شنبہ
 پانزدہم آصفخان در منزل خود کہ بغایت جاے بصفا و دلنشین بود مجلس عالی و جشن باو شاہانہ آراستہ التماس ضیافت نمود متمس و راپایہ
 قبول بخشیدہ با اہل محل تشریف بردہ شد و آن رکن السلطنت این عطیہ را از ہوا سب غیبی شمرودہ در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس غایت
 اغراق بکار بردہ بود از جاہر گران بہا و زلفیت ہا سے نقیس و اقسام تحف آنچہ پسند افتاد برگزیدہ تمہہ بمشارالہیہ عنایت فرمودم از جہہ پیشکشها سے

اولی است بوزن دوازده ونیم تانک که بیک لک و بیست و پنج هزار روپیه خرید و بود قیمت مجموع پیشکش او آنچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار روپیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز شد لشکر خان حسب الحکم از کون آمده بدولت ملازمت سر بلندی یافت چون در خاطر قرار گرفته که بعد گذشتن ایام برسات در آغاز خوبی هاسه بود افضل ایندو جل و علی سوکب گیهان نظیر سیر گلزار همیشه بهار کشمیر منصفت فرماید لاجرم محافل و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداری اطراف و نواحی بدستور یک خواجه جهان داشت بلشکر خان مناسب دیده او را بنیود این مرحمت ممتاز ساختم امانت خان بخدمت وار و ننگه داغ و گذرانیدن سواران خود محله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میر بخشی و روز شنبه هفتم صادق خان بخشی و روز یکشنبه هشتادم ارادت خان میر سامان و روز دو شنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود عند الدوله پیشکش گذرانیدند و از هر کدام آنچه پسند افتاد بجهت سرفرازی آنها پای قبول یافت و درین نوروز قیمت پیشکشها که بنده هاسه در گاه گذرانیده اند و بعضی قبول افتاده است لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز منصفت بیست هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافت مرحمت نمودم عتقاد الدوله بمنصب هفت هزاری ذات و سوار شرف اختصاص یافت عند الدوله را بخدمت آتالیقی قرة لعین خلانت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعی برسد و از اهل سعادت و اقبال باوقاسم خان منصب هزار و پانصد نیک و پانصد سوار و باقر خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شدند چون مهابت خان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدی بصوبه بلخ تعیین فرمودم و عزت خان را که و ران صوبه مصدر خدمات شائسته شده بود بعنایت فیل و کپور مرصع سرفراز ساختم درینو لاجله التماس مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشنایی انار آمد بر بانه مشتمل بر بعضی از دعوات و مقدمه از علم نجیم و دیگر امور فریب که اکثری را آفروده و بحقیقت دار سیده و ران جویده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی و نشانی در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال پنج دوام بنایت النایت مخطوط گشتم بخدا که هیچ تخته پیش من آهنا نمیرسد بجلد و سکه این خدمت منصب او از آنچه در تخمینه او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم بهر مند فرنگی که تحت مرصع را ساخته بانعام سه هزار در ب و اسپ و فیل سرفراز شد خواجه خاوند محمود که سالک طریق خواجه باست و خالی از درویشی و نامرادی نمی نماید هزار روپیه لطف فرمودم لشکر خان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سر بلندی یافت معمور خان بمنصب نه صدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار و خواجه علی طاهر بیست صدی ذات و سه صد سوار و سید احمد قادری بیست صدی و شصت سوار سرفراز گشتند بر اجه سازنگر پو منصب هفت صدی ذات و سه سوار میر خلیل الله پسر عند الدوله بمنصب شش صدی ذات و دو صد و پنجاه سوار

فیروز خان خواجہ سرالمنصب ششصدی و یکصد و پنجاہ سوار و خد متخان بمنصب پانصد و پنجاہی و یکصد و سوار و محرفخان
پانصدی و یک صد و بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار رے نیوالید اس مشرف قیل خان بمنصب
ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و راسے مانید اس مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربندی یافتہ
جگہل پسران کفن سنگہ ہر کام بمنصب پانصدی و دود صد و بست و بیج سوار امتیاز یافتہ اگر اضافہ منصب داری آہنا کہ از
پانصدی کتر اندھا گھاشٹہ شود بطول انجا بد بخشہ خان متعینہ خانہ لیس دو ہزار روپیہ انعام شد روز کم شنبہ بیست و یکم بقصد شکار متوجہ
امان آباد گشتم پیش ازین بچید روز حسب الحکم خواجہ جهان و قیام خان قراول باشی بعبت شکار قرغہ فصائے وسیعی اختیار
نمودہ بردوران سراپردہ کشیدہ آہوے بسیار از اطراف صحرا اندہ بدرون سراپردہ آورده بودند چون عہد کردہ ام کہ بعد ازین
بیج جاندارے را بدست خود نیازم بخاطر رسید کہ ہمہ را زندہ گرفتہ در میان چوکان فچور گذاشتہ شود کہ ہم ذوق شکار دریافتہ
باشم و ہم آسبے آہنا نزد تبارین ہفتصد راس و حضور گرفتہ بہ فچور فرستادہ شد چون ساعت در آمدن بدار الحلافتہ نزدیک
براسے مان خدیقہ حکم فرمود کہ از شکار گاہ تا میدان فچور دور و پیشل کوچہ سراپردہ می کشیدہ باشند و آہوان را از انجا را اندہ
بمیدان رسانند و قریب ہشتصد آہو باین طریق فرستادہ شد کہ مجموع یک ہزار و پانصد راس بودہ باشد شب کم شنبہ بیست و ہشتم
ازمان آباد کوچ فرمودہ در بوستان سرے منزل گزیدہ شد و از انجا شب مبارک شنبہ بیست و نہم باغ نور منزل نزول
اقبال اتفاق افتاد و در جمعہ سی ام والدہ شاہجہان بجوار رحمت از روی پیوست روز دیگر خود بمنزل آن فرزند گرامی رفتہ با انواع
واقسام دلنوازی و خاطر جوئی اوریدہ ہمراہ خود بدولت خانہ آوردم روز یکشنبہ غرہ اردی بہشت ملہ الہی بساعت سعادت قرین کہ
منجان و اختر شناسان اختیار نمودہ بودند بنیل خاصہ دلیر نام سوار شہلبار کے و فرخے بشہ در آدم خلق انبوه از مرد و زن و کوچہ
و بازار و در و دیوار فراہم آمدہ انتظار داشتند باین مہود تا درون دولت خانہ نثار کنان شاقتم از تارنجیکہ نوک مسعود باین سفر
عاقبت محمود نہضت فرمودہ تا حال کہ قرین سعادت و اقبال مراجعت نمودہ پنج سال و ہفت ماہ و نہ روز است ورنیولا بفرزند
سلطان پر وزیر فرمان رشد کہ چون مدتہاے مدید گذشتہ کہ از خدمت حضور محروم است و باو ذاک سعادت زمین بوس مستعد نگشتہ اگر
آز و من بلازمت باشد بموجب حکم متوجہ در گاہ شود و بعد از ورود فرمان مرحمت عنوان آن فرزند بطور این مکرمت را از مواہب غیبی دانستہ
روسے امید بد گاہ سپہر اشتباہ نہاد درین مثال بفقرا و ارباب استحقاق جہل و چہار ہزار و ہفتصد و ہشتاد و شش بگیہ و دو دہہ در دست
و سیصد و بست خردار غلہ از کشمیر و ہفت قلبہ زمین از کابل بدو معاش لطف نمودم امید کہ ہموارہ توفیق کام بخشے و خیر سگالے

نصیب و روزی با داند سوانح این ایام باغی شدن الہ و او پسر جلال افغان است تفصیل این مجال آنکہ چون مہابت خان بعبط
نگش و استیصال افغانان دستوری یافت بگمان آنکہ شاید این بے سعادت در برابر مرحوم و نوازش مامصد رخصتی تواند شد التماس نموده
ہمراہ بر و چون سرشت این کافر نعمتان حق ناشناس بنفاق و بداندیشیے مجبول است بنا بر حزم و احتیاط مقرر شد کہ فرزند و برادر
اورا بدرگاہ فرستد کہ بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد از آنکہ پسر و برادر او بدرگاہ رسید بجهت تسلی و دلا ساسی او با نواع مرحوم
و نوازش سرفراز ساختم لیکن از آنجا کہ گفتہ اند۔۔۔

گلیم نخت کسے راکہ بافتند سیاہ | آباب زمزم و کوثر سفید توان کرد

از تاریخ کہ بآن سرزمین پوست انار بی دولتی و حق ناشناسی از وجبات احوال او ظاہر شدن گرفت و مہابت خان بجهت نظام
کار سرشتہ مدارا از دست نپدا و تا آنکہ در نیولا فوجی بسپرداری سپر خود بر سر طایفہ از افغانان فرستادہ بود اورا ہمراہ ساخت چون
بمقصد پیوستند از لفاق و بداندیشی ہومی الیہ آن یورش خاطر خواہ با انجام نرسید و بے حصول مقصود مراجعت نمودند الہ داد بہنہاد
تو ہم آن کہ مہابا و درین مرتبہ مہابت خان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و باز پرس و رآدہ بہ پاداش کردار خود گرفتار شود پردہ آزر
از میان برگزفتہ یعنی و حرام نمکی راکہ درین مدت پوشیدہ میداشت بے اختیار ظاہر ساخت و چون حقیقت حال از عرض داشت
مہابتخان بسامع جلال رسید حکم فرمودم کہ پسر اورا با برادرش در قلعہ گولیار مجوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت
حضرت عرش آشیانے گریختہ بود و سالہا بزودی و راہزنی روزگار بسری برد تا بسزائے کردار زشت خود گرفتار شد امید ہست کہ
این بی سعادت ہم درین زودی پاداش اعمال خویش مبتلا گردد و روز مبارک شبہ نیم مانسکہ ولد راوت شنکر کہ از لکیان صوبہ بہار
است بنصب ہزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت عاقلخان راجبت دیدن محلہ و تحقیق جمعیت منصب دارانی کہ بخدمت نگش مقرر
رخصت فرمودم و فیلیہ بشار الیہ عنایت شد مہابت خان خیر خاصہ طرح ماژندران مصوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستاد و پیشکش
روز و شبہ بخجود آبدار کہ از زمین شاہراہگی و ایام طفولیت بلہ از ہم بندگی و خدمتگاری اشتغال دار و انعام مقرر شد بزمین خویش
پانیدہ خان مہول بنصب ہفت صدیقات و چار صد و پنجاہ سوار تمام گشت محمد حسین برادر خواجہ جان راکہ بخدمت بخشگری کا نگراں تھا
دار بنصب ششصدی ذات و چار صد و پنجاہ سوار مرحمت فرمودم درین تاریخ تربیت خان کہ از خانزادان موردی این گاہ بود و زمین نیست رست
در سلک امر لانتظام داشت و در بیعت حیات سپرد خالی از نامراوی و سلامت نفس بنو جوانی عیاش طبیعت بود تمامی عمر خود را میجوہت
کہ بفرغت بگذرانند بغم ہندی بسیار میل داشت و بدین منصفہ مرد بے بدی بود و اچہ سورجنگ بنصب دو ہزار یقات و سوار سرفراز شد

بکرم اللہ ولد علی مردان خان بہادر و باقر خان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکتوب خان فیل مرحمت شد سید بازید بخاری کہ
 حراست قلعہ بہکرہ و فوجداری آنحد و ولہدہ اوست نیز بغایت نیل سرفرازی یافت امان اللہ سپہرہایت خان بانعام خیر مرصع ممتاز گشت
 بشیخ احمد ہانسی و شیخ عبد اللطیف سنبلے و فراست خان خواجہ سراسے و سراسے کنور چند ستونی فیل مرحمت نمود محمد شفیع بخششی صوبہ
 پنجاب بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت ہونس سپہرہترخان کہ حراست قلعہ کالنجر لہدہ اوست منصب
 پانصدی ذات و یکصد و پنجاہ سوار عنایت شد درین تاریخ خبر فوت شاہ نواز خان سپہرہ سالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت
 در ہنگامیکہ آن تالیق از ملازمت رخصت می شد بتاکید تمام فرمودہ شدہ بود کہ چون مکرر بمسامع جلال رسیدہ کہ شاہ نواز خان شفیع
 شراب گشتہ و پیالہ بافراط میخورد اگر و واقعتہ این سخن فرغ صدق دار و حیث باشد کہ درین سن خود را صنایع ساز و باید کہ او را بطور او
 نگذار و ضبط آن احوال بواسطہ نماید اگر خود از عمدہ او بیرون نتواند آمد صریح عرض داشت نماید کہ بجنور طلبداشته باصلاح حال او
 توجہ فرمایم چون بہ برہانپور رسید شاہ نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافتہ شد بمر علاج او پرداخت قنار اجداز روزی
 چند صاحب فرارش گشتہ بر بستر تاوانے افتاد ہر چند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سود مند نشد در عین جوانی و دولت در سنہ
 سے و سد سالگی با جہان جہان نگرانی و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدی پوست از شنیدن این خبر ناخوش تا سفت بسیار
 خورد و ملحق خوب خانہ زاوے رشید بود بلیتے درین دولت مصدر خدمات عمدہ شدی و اثر ہائے عظیم ماندے اگرچہ ہمہ را این اہ
 در پیش است و از فرمان گیتی مطلع قضا و قدر بچکس را چارہ و گریزے لیکن باین روش رفتن گران می نماید امید کہ از اہل آموزش
 باور را چہ سارنگد یوراکہ از خدمتگار ان نزدیک و بندہ ہائے مزاجدان است نزد آن تالیق فرستادہ با نواع مراحم و نوازش پریش و
 دلجوئی فرمودم و منصب پنج ہزاری شاہ نواز خان را بر منصب برادران و فرزندان او افزودہ شد و ارب خلیق بر او خورد و اورا بمنصب
 پنج ہزاری ذات و سوار از اصل و اصناف سرفراز ساختہ بغایت خلعت و نیل و اسپ و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و نزدیک بہ شخصیت
 فرمودم کہ او را بجایے شاہ نواز خان سپہرہ داری صوبہ برار و احمد نگر مقرر نماید رحمن داد برادر و دیگرش بمنصب دو ہزاری و ہشتصد
 سوار سر بلندی یاغت منوچہر سپہرہ شاہ نواز خان بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار مغز گشت طغرل ولد شاہ نواز خان بمنصب
 ہزار بیات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارک شنبہ دوازدهم قاسم خان خولیش اعتماد الدولہ بہ عنایت علم فرق برافراخت ہدایت
 سپہرہ حاجی را کہ بارادہ بندگی و خدمت آمدہ بود و منصب پانصدی ذات و یکصد سوار عنایت شد صدر جہان خولیش مرحومے
 مرتضی خان بمنصب ہفت صدی ذات و ششصد سوار بخدست فوجداری سنبل سرفرازی یافت و نیل مرحمت نمودہ رخصت

فرمودم بهارتکو بندلیه را منصب ششصدی ذات چهارصد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بنگرام راجه جو نیز فیل مرحمت شد و احمد آباد و دو بکه مار خور همراه داشت چون ماده در سرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز بر بری که در عربستان مخصوص که از بندر شهر و رخاری آزند جفت کرده شود اما نتاج آنها آنچه شکل و شمایل بهم رسد القصد با بهفت بر بری ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضای مدت ششماه در قنچور بهر کدام یک بچه آوردند چهار ماده و سه نر و بغایت خوش صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ و درین رنگها آنچه بکده مشابعت و مناسبت دارد مثل سمنه خطای سیاه در پشت داشته باشد و سرخ نیز از دیگر البان خوش رنگ و خوشتری نماید و اصلت در و بیشتر ظاهری شود و از شوخه و دیگر آدای مضحک و انواع جست و خیز چه نویسد آدای چند مشاهده می شود که بے اختیار خاطر را بتاشای آن رغبت افزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصور آدای بکده جست و خیز بزغال خوب نمی تواند کشید اینجا یقین شد اگر حیثاً آدای بزغال را یک طوره تو اند کشید و در کشیدن آدای غریبه و انواع جست و خیز و شوخهای این شک نیست که بجز احترام خواهد نمود از جمله بچه یکماه بکده است روزه بنوعی از جای مرتفع حسته خود را بر روی زمین میگیرد که اگر غیر بزغال بکده یک عضو خوش درست نخواهد ماند از بسکه مرا خوش آمده فرمودم که همیشه نزدیک نگاه دارند و هر کدام را نامی مناسب آنها ماده شد بغایت مخطوظم و در فراهم آوردن بکه مار خور و بزاصیل نهایت توجه دارم و می خواهم که نتاج اینها بسیار شود و در مردم انتشار یابد بعد از آن که نتاج اینها را با یک دیگر جفت کرده شود ظن غالب آن است که نفیس تر بهر صدویک از خصوصیات و امتیاز اینها نسبت به بزغال آنکه بزغال بجز در زمین تا پستان بدین نگیرد شیر نخورد و فریاد و اضطراب بسیار ظاهری کند و این بنگال آن اصلاً آواز بر نمی آرد و در غایت استغنا و بے نیازی استاده می باشد شاید که گوشت اینها در غایت خوش مزگی بوده باشد قبل ازین فرمان شده بود که مقرب خان بصاحب صوبگی بهار سر فرزند گشته بد انصوب شایسته مشارالیه خود را بدرگاه رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنا برین روز مبارک شبته دوم خور داد و فیل با تلامی و دو واسپ و کپوه مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپیه بسم سعادت مرحمت شد و بهرین تاریخ سردار خان بخلعت و فیل و اسپ سر فرزند گشته بجا گیرداری سرکار منگیر که در ولایت بهار و بنگال است رخصت یافت میر شرف و کیل قطب الملک که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبال مند شاه جهان برادر افضل خان دیوان خود را بمرافقت او تعیین نموده چون قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبیه کرده بود حسب التماس مشارالیه شبیه خود را با کپوه مرصع و پچول کتاره مرحمت فرمودم و بکده و چهار هزار روپیه و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بمر شریف مذکور عنایت شد فاضل خان

دیوان بیوتات بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شہ حکیم رگن تھ بمنصب ششصدی ذات و شصت سوار سرفراز سید چون درین ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنج ہزار روپیہ حوالہ چندی از بندہ ہائے معتبر شد کہ بقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند جنعلیخان را کہ جاگیر دار سرکار شگیر بود بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و سوار افتخار بخشیدہ بمکمل ابراہیم خان فتح جنگ صاحب صوبہ ولایت بنگالہ مقرر فرمودم و شمشیری بمشار الیہ عنایت شد چون میرزا شرف الدین حسن کا شغری در خدمت نگیش جان نثار گشت ابراہیم حسین پسر او را بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم در نیولا ابراہیم خان دو منزل کشتی کہ باصطلاح آن ملک گوشہ گویند نشین گاہ یکے را کہ از طلا و دودم را از لقرہ ساختہ برسم پیشکش ارسال داشتہ بود از نظر گذشت بے تکلف در قسم خود از فرزند اعلیٰ است یکے را بفرزند شاہجہان لطف نمودم روز مبارک شنبہ ہم سادات خان بمنصب ہزاری ذات و شصت سوار سربندی یافت درین تاریخ حضرت الدولہ و شجاعت خان عرب بحال جاگیر خود رخصت شدند روز مبارک شنبہ بآست خان کچھہ مرصع معہ پھول کٹارہ عنایت فرمودم چون فرزند سعادت مند سلطان پرویز متوجہ درگاہ والا شدہ التماس خلعت تادری خاصہ نمودہ بود کہ در روز ملازمت مبارکی پوشیدہ سعادت زمین بوس و ریاضت حسب التماس و خلعت تادری و چیرہ و فوطہ خاصہ حوالہ شریف وکیل آن فرزند فرمودم کہ نزد لو روانہ سازد روز مبارک شنبہ بست و سویم میرزا والی پسر عمہ این نیاز مند حسب الحکم از صوبہ دکن آمدہ دولت آستان بوس دریافت پدرش خواجہ حسن نالدار از خواجہ زادہ ہائے نقشبندی است عم من میرزا محمد حکیم بشیرہ خود را بنواجہ نسبت کردہ بودند تعریف خواجہ از مردم بسیار شنیدہ شد حسب و نسب باہم جمع داشت و مدتہا حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقضیہ اختیار خواجہ بود و مراعات خاطر خواجہ بسیاری فرمودند پیش از شفقار شدن میرزا و ولایت حیات سپرد از دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والی میرزا بدیع الزمان بعد از فوت مرزا گر نختہ با و را، النہر رفت و دوران غربت مسافراہ عدم شد و بیکم با میرزا والی بدرگاہ آسمان جاہ پیوست و حضرت عرش آشیانی مراعات خاطر بیکم بسیاری فرمودند میرزا ہم جوان سنجیدہ آرمیدہ است خالی از معقولیت و فہمیدگی نیست از علم موسیقی و قوت تمام دارد در نیولا بخاطر رسید کہ صبیہ شاہ زادہ مرحوم دانیال را بمیرزا نسبت فرمودہ شود و باعث طلب میرزا بدرگاہ ہمین بود این صبیہ از دختر قلیچ محمد خان است امید کہ توفیق رضا جوئی و خدمتگاری کہ وسیلہ سعادت مستندی و برخورداری است نصیب و روزی با و درین تاریخ سر بلند را سے کہ بخدمت صوبہ دکن معین است بمنصب دو ہزاری و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار سرفراز شد درین ایام معروض رسید کہ شیخ احمد نام شیاو سے در سہ روز و ام زرق و سا بوس فرود چیدہ بسیار سے از ظاہر پرستان بے معنی را صید خود کردہ و بہر شہر سے و دیار سے یکے از مردمان

خود را که آئین دکان آرائی و معرفت فروشی و مردم فریبی را از دیگران بچینه تروهند خلیفه نام نهاد و فرستاده و مزخرفانے که بر میدان معتقدان خود نوشته کتابے فراهم آورده مکتوبانے نام کرده و در آن جنگ و ملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر و زندقه و غیره می شود و از انجمله در مکتوبے نوشته که در اثنا رسوای گذاریم بمقام ذی النورین افتاد مقامی ویدم بنجایت عالی و خوش بصفا از انجمله در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هر کدام را تعریفی در خود آن نوشته و از انجا بمقام محبوبیت و اهل شده مقامی مشاهده افتاد بنجایت منور و منون خود را با انواع انوار و الوان منکس یا فتم یعنی استغفر الله از مقام خلفا در گذشته بعالم تیرت مجموع نمودم و دیگر گستاخها که در نوشته آن طوے دارد و از ادب و وراست بنا برین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب الحکم بلا زست پیوست و از هر چه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بنجایت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین ویدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتگی و ماغش قدری تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانے راے سنگدلین حواله شد که در قلعه گویا رقیه دار و روز شنبه بست و نیم خورداد فرزندان چند شاهزاده سلطان پر دیزال آباد رسیده بسجود آستان خلافت جمین اخلاص نورانی ساخت بعد از ادای رسوم زمین بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم دو هزار مرد و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماسے برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهامے او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتپور را که آن فرزند حسب الحکم نوسے بر سر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتی پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیر فلان دیوان آن فرزند که از قدیم بنده هاسے این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست دشت زنجیر فلان از نواده پیشکش گذرانیده از انجمله نه زنجیر فلان مقبول افتاد تتمه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که مروت خان پسر افتخار خان که از خان زادان در سیت یافته هاسے این درگاه است و راقصاے بلا و بنگاله با طایفه تگ جنگ کرده جان نثار شد اله یا برادر او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهارصد ذات و سوار سربندی یافت تا با زمانها پراکنده نشود در روز دوشنبه سوم قیر ماه الهی در سواد شهر چهار آهوسے سیاه و یک ماده و یک آهوبره تسکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادت من سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد و در زنجیر فلان و ندان دار با تلامیر برسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل فیضان خاصه حکم شد روز مبارک شنبه سیزدهم سید حسن ایلچی برادر کامگار شاه عباس فرمان رواے ایران سعادت آستان بوس دریافت مراسله آن برادر گرانی را با پایاله آنجوری بلورین که لعل برپوش آن نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و واد و خلوص مودت و اتحاد بود سبب از و یادوستی و ارتباط گشت درین روز زنده ایخان

بنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت نصر الله ولد فتح الله که محافظت و محاربت قلعه انبر بعد از او دست بنصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سر فراز شد روز مبارک شنبه بیستم امان الله سپه دهاست خان بنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار سر فراز شد وزیر خان را بنجد دست دیوانی صوبه بنگال اختصاص بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمود هم میر حسام الدین وزیر دست خان فیل عنایت شد درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گرامی برادر م شاه عباس و عرض داشت آن رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خنجر قبضه و نذران ماهی جوهر و ارسپاه ابلق که برادر م بخان عالم لطف نموده بودند چون نفاست تمام داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغایت پسندیده اقدار الحق تحفه ایست تا در تا حال اصلا ابلق دیده نشده بود و بسیار خوش آمد روز مبارک شنبه بیست و هفتم میرزا اولی بنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سر بلندی یافت بیست و چهارم هزار در رب و روجه العام بسید حسن ایچی عنایت شد بعد از آن خان سباد در فیروز جنگ فیل مرحمت نمود روز مبارک شنبه دوم امرداد ماه الهی باعتبار خان اسپ عنایت شد عاقل خان بنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سر فراز یافت شب شنبه چهارم امرداد ماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود حسب الحکم لب و ریاض کشتی بار با انواع چراغان و اقسام آتش بازی آراسته بنظر آورده اند الحق چراغانی ترتیب یافته بودند بغایت خوش می نمودند مدت ممتد از سیر و تماشا شایسته آن مخطوطا شدم روز سه شنبه سیرن پسر ناد علی میدانی که از خانه زادان قابل تربیت است بنصب هفتصدی ذات و پانصد سوار اتمیا ز یافت بخواجه زین الدین منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجہ محسن بنصب هفتصدی ذات و یکصد سوار سر فراز گشت روز مبارک شنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد تا روز و شنبه در آن صحرائے دلکش بسیر و شکار خوشوقت بوده شب سه شنبه بدولت خانه معاودت اتفاق افتاد روز مبارک شنبه شانزدهم بشوتن بنیره شیخ ابوالفضل بنصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سر فرازی یافت روز مبارک شنبه بسیر باغ گل افشان که بر لب آب جمده واقع است رفته شد و در آن راه باران فروریخت و خوب بارید همین را بتازگی طراوت و لغارت بخشید اناس کمال رسیده بود و سیر ستونی کرده شد از عماراتی که مشرف بر دریا اساس یافته چندان که نظر کاری کرد غلزه سبزه و آب روان هیچ محسوس نمی شد این ابیات انوری مناسب مقام افتاد - ابیات

روز پیش و طرب بستان است	روز بازار گل و ریحان است	توده خاک غیر آسود است
دامن باد گلاب افشان است	از ملاقات صبا روزه غدیر	راست چون آرزو سومان است
چون باغ مذکور بعد از تربیت خواجہ جهان مقرر است پارچہ سے زر لغت طرح تازه که درینولا از عراق بحبت او آورده بودند		

برسم پیشکش گذرانید آنچه پسند افتاد برگزیده تمه با و مرحمت فرمودم باغ راهم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اصل فقه
 پنج هزاری ذات و سه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه آنکه با خان عالم نخر قبضه دندان الملق جوهر دار که از پیش بر او رکامگار عالی مقدار
 شاه عباس یافته فرستاده خاطر بحد سے را غلبت مایل دندان الملق شده که چند سے از مردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعیین
 فرمودم که در شخص و سس کوشیده از هر جا و هر کس بهره و ش و بهر قیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیار سے از بنده های مزا جدان
 و امراء ایشان بجهت مجرا خود پیوسته در طلب و تفحص می باشد قضا را در زمین شریکے از مردم اجنبی بوقوف دندان الملق در غایت
 لطافت و نفاست تعلیلے در سر بازاری خرید و اعتقادش اینکے مگر در وقتے از اوقات در آتش افتاده و سیاهی اثر سوختن است بعد
 از مدتی سیکے از بخاران سرکار فرزند اقبال مند شاه جهان می نماید که یکپارچه ازین دندان بجهت سستی باید بر آورد و چنان باید کرد که اثر تنگی
 سیاهی نماند غافل زان که سیاهی قدر قیمت سفیدی را افزوده و این خال و خط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده بخارنی الفور
 زده دار و غم کارخانه خود شتافته این مژده را با و میرساند که چنین جنبی کیاب و تحفه و نادر که خلقے در طلب او سرگردانند و مسافتمای
 بیدار نموده و باطراف و کناف بلا و شتافته اند مفت و رایگان بدست یکے از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل و آسان
 از دوران گرفت مشارالیه بمرافقت او رفته و ساعت بدست می آرد و روز دیگر بخدمت آنفرزند می گذرانند چون فرزند شاه جهان
 به از دست پیوست نخست انظار شگفتگی بسیار نمود بعد از آنکه دماغ از نثار باوه آراستگے یافت بنظر در آور و بعنایت مرا
 خوش وقت گردانید سع

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

پندان و عابے غیر در حق او کرم که اگر از صد یک آن با جابت مقرون گردد بجهت بر خورداری زمین و دولت او کافی است
 درین تاریخ بهلیم خان یکے از نوکران عمده عادل خان آمده ملازمت نمود چون از روی اخلاص اختیار بندگی نموده بود بمبراهم بیدریغ
 اختصاص بخشید خلعت و اسپ و شیره و ده هزار در ب انعام شد و منصب هزاری ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم در نیولا عرض داشت
 خان دوران رسید نوشته بود که آنحضرت از کمال مرحمت و قدر وانی پیر غلام خود را با وجود کبر سن و ضعف باصره بگلمست ملک مٹھ
 سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت نجیعت پیوسته شده و در خود قوت و مددست تر و دو سواری نمی یابد التماس دارد که از
 سپاه گرمی معاف نموده و در سلک لشکر و عانتظام بخشند حسب التماس و حکم شد که دیوانیان عظام پر گنه خوشاب را که سے لک و ام جمع
 اصلی اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه نخواه است و بغایت معذور و معزروع شده بجهت مدد خرج او مقرر دارند که آسوده و

بہلم